

کتابخانه مرکزی اسناد و کتابخانه ملی
۱۰۶۹۲
فصلنامه علمی کتابخانه ۲۳

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
۸۱ - ۵۱
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: قواعد الارشاد	مؤلف:	شماره ثبت کتاب:
موضوع:	شماره قفسه: ۳۲۴۴	۲۴۳۲۹
	۸۴۰۳	۱۱۴۹

کتاب - فهرست شده
۸۴۰۳

۲۴۲۹

(۱)

قواعد = الارش

عمی = عیاسی

لیانید در دالکده

حق (مرستہ منقول)

۳۲۴۴



کتابخانه
۲۸۲۱

کتابخانه
۸۴۰۲

این کتاب تا به امروز در کتبخانه کوراند و از زبان اینده هم نیز نبرد و در وقت هدیه شده است
کتاب در کتبخانه کوراند و در کتبخانه کوراند و در کتبخانه کوراند

۱۳۴۰/۱۱/۱۳

مجلس ششم
تاریخ ایامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَّقِدِ بِالْعِظَمِ وَ التَّكْوِينِ وَ اِرِثِ السَّمَوَاتِ وَ
الْاَرْضَيْنِ وَ مَنْ فِيهِنَّ . وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ .

پاس و تایش مر خداوندی را که لباس هستی بر بدن نیستی (وجود است) و مکنات

برسد کاف و نون پوشانیده . و خلقت و فضلنا هم و حملنا هم علی کثیر بر آن

برانیده و خواننده . و خیر و شر را از صاحب علی بدراج علی توسط نامیده که خود را

امرونی نازل فرموده . در رد پیمان بران نامیدگان . بریزه اتم این انجمن و

و آفرشان جلوه . و بر آن سینه بود با انها خیره و جلوه . و بر اولاد او که هستند اتم

چون در سال ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ که آخرین سال تحصیلی بنده عیاشی بفرمان
 دردناک حوق بود. و نظریات و فرار در شفا که هیچ نوع تحصیلی رفتن بافتد
 گواهی نامه ایسانس نمیتوانم بعد از گذراندن رساله ختم تحصیلی. لذا با رافت اولیاء
 در استادن بر برطه مریضی مرا ایضا (برایت) را که محط رجالی و از جبر است ایضا
 در آن است بر که زده و چندین رساله را مطالعه و جابجای آن را برشته تحریر و
 مختصر کشیده و بتدریج محرم بعدم سعادم و او را بقول **اعِدِ الْأَرْضَ** نام نهادم.
 با زیادتی شغل و عدم مساعدت بدن و بنیه و در گذار. و از آن زمان و چنان - و
 ۱ - مصفا شدن - بقیع نموده و فای قرنی من فزاید بسیار - ولی آن را بر این بگرد است

در فتاد و هم نشینان. و دیگر از باب **لَا يُدْرِكُ كَلِمَةَ لَا يُتْرَكُ كَلِمَةً** بده روح نظام.
 کسب در این موضوع با حضور فرشته نده زیاد. و چه قدر خوب گفته شده.
 جهت نبودن قطره بنیان بردن - ضرورت صحرا بجلت ک بردن
 لیکن حکم که عادت موران است - این سخن نزد سیدین بردن
 پیشینه و تاریخ تراش تبر از اسلام بطور وضوح تا سوم و مختصر دیده شده لذا از طرف نظر خودم -
 و در ادای سلام بسم بیه با نغز و بیاری. با یکدیگر در مورد دیگر گفتند: **يَا هَيْ هَيْ مَلِكِ**
مَتَّى نِي مَلِكِ مَالِي مَالِكِ **تَصْرَفِي أَنْفَكِ** **تَوَلَّيْتِي وَأَدْرَيْتِكِ** تراش بنشان
 حاضر بشید احوال و ما ترک او بفرمان و اقرباء نیز داده نیستند بنهاد آید **لَنْ نَرِيكَ فِي الدِّينِ عَقْدَتِ**
 ت

ایمانکم فأتوهم نصیبهم بعد این جز از این وقت و با سلام یا هجرت برود
 حاصل میشود بطوریکه اگر از برای مسلمان مهاجری اولاد بود که هجرت کرده بود و
 میرد اولاد او به جین داده میشد بنا بر آنکه و الذین آمنوا و لفریحا
 صرنا و ما لکم من دلائل یقتضی من شیئی حتی یناجیوا . بعد این هم
 نسخ شد بآیه اولاد الارحام

الف - فرائض جمع فرائض شتر قبائل و در آنکه جمع فرائض است . فقیه
 بر فرائض زکاة آمده . از باب ضرب یضرب است . و در لغت بچندین معنی آمده یکی
 یعنی تعدد و قدر است که از این معنی است فنصف ما فی ضم . و دیگر معنی نزد

بزرگ و جاق است که از این معنی است لا فاریضی و لا یکن . و دیگر معنی توقيت است که
 از این معنی است فممن فاریض فیه . و معنی بیان و قطع و الزام و موقع و تردد
 قوس نیز گویند .

و در عرف فقه ، اسم از برای سهم است که خداوند قرار داده و در کتاب مجید ذکر فرمود
 و فرائضه که مفرد او است اعم است زیرا که فرائض مطلق هم را گویند (قبول یعنی ۴) و بعضی فرائض اعم گویند
 و لغت و لغت بر این مرفوع اختلاف پیدا نموده یعنی از فرائض کافی و استحصار و تخصیص و غیره و در لغت و مختلف
 لفظ فرائض ذکر کرده اند . و بعضی دیگر شتر ارشاد و تحریر در بیان تعدد و نهایت و استحصار و وسع
 و دانی و آیات الاحکام اردیلی بوارث و در تفرقه میراث تفسیر شده . و بعضی بر دو عنوان را

بر در عنوان را ذکر کرده اند و گفته اند کتاب الفرائض و الموارث سفر
 مبوط و تهذیب و منافع و وسائل و ما در سر ائمه علی بن ابی طالب آورده شده و گفته اند
 کتاب الموارث و الفرائض و در تفصیح تفسیر به فرائض الموارث شده
 یعنی بدل لام در اولی -

فروق بین فرائض و موارث - میراث یا بمنی ارث است یا موارث
 یا بمنی اولی است و انان است چیزی را میراث نمی گویند بجز آنکه
 شخص علامه سببی یا نسبی بطوریکه شرح میدهم باشد

یا بمنی و یا غیر نسبی متوجه آن است آنچه را میراث نمی گویند یا با الفرائض

و فرائض هم یا مطلق سهم است و یا سهم مخصوص شده است در صورت اول میراث یک سهم است
 و در صورت ثانیه آن سهم خواهد بود. از آنکه تفسیر فرائض کرده اند تصورشان این بود که خاص اکثر
 مفهوم است از عام. و از این جهت در کتب فرائض اختلاف شده -

موتب شد بوسه مقصد و خاتم -

مقصد اول در تقسیمات است و در ارضه قاعده است -

قاعده اول در فرض و صاحبان آنها است -

در احکام ارث آنچه که در قرآن مجید ذکر شده فرائض است و آنچه در سوره نساء ذکر شده و در آیه دوم تا دوازدهم یوسف

اللَّهُ فِي آدَائِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَى؛ ذکر شده اول نصف $\frac{1}{2}$ و بی $\frac{1}{4}$ سهم

سرم من $\frac{1}{8}$ و سرم ثلثان $\frac{2}{3}$ بجز ثلث $\frac{1}{3}$ ستم سدس $\frac{1}{6}$ مطاباً بر 198 مازن مری -

و ان لا اهرت فرو ضا ستر - في محامير النض كما تلوته

الثلث والرابع مع نصفهما - وهكذا ايضا مع نصفهما

و ان تشا تقصر في الاشكال - تقصرت في القول والعبارة

نصف ونصف ونصف نصف - سدس ونصف ونصف نصف

فروضهم نصف ورابع و ثمن و احمد خرد در نيز در اين موضع كويد ثلثان ثلث سدس معين

فالنصف الخمسة ثلث لصلب - زوج و بنت الابن دون ريب

اخت شقيقة و اخت ابا - ان لم يكن ما يفرق ذلك المطلب

و الثلث فرض الزوج مع فرض و بنت - و زوجة مع الثلثا ففرج ثورت

و الثمن فرض زوجة فاكثر ا - مع ولد و عارت ثمن اتموا

و الثلثان فرض من تعدت - بين و ايرتات انصف قبل بلنت

و الثلث فرض الام مع تعدد ولد - و تعدد شفع اخوة فذاك اطهر

و السدس فرض الام و اب الاقر - في بعض الاحوال الصها بعد تقرة

علة حصر فوائض - بعض گفته اند بار اينكه ان چون از سر چیز خلق شده اول

سلاطين هم نطفه سرم عده چهارم گفته بيم سوان ستم كوت لذات و فرائض ستم

نرده شده . و بعضي ديگر گفته اند چون اهرت ايرت كه بچرت نيموز از انا خال باسد سرت اول

پدر هم مادر هم بر چهارم دفتر پنجم سر بر ششم زن

اما صاحبان فرائض در هر سندی از سائران خالی از این میت که در حق هر یکی است و

یا در تمام یا از یک طرف در صورت اول بازده قسم را باید که در صورت اول

در شش سه طایفه - در نصف چهار فرقه - در ثلث هر طایفه دو در ربع هر طایفه - در سدس هر طایفه

و در شش یک طایفه - هر مجموع مجموع بازده طایفه - $15 = 1 + 2 + 2 + 2 + 3 + 3$

ثلثان - اول خواهر برادر - دوم خواهر برادر بر نوه - سوم خواهر برادر بر نوه و در هر دو موضع

سرم دفتر - دلیل: فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا التُّلْثَانُ - بَأَنَّ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ

اِثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مَا تَرَكَ - مطابق ماده ۹۰۷ قانون مدنی - باین فرق که در دو سال اول

را علی نموده -

نصف - اول زوج با نبودن ولد از زوجه - قسم کللا ابرئیس - سرم کللا ابرئیس فقط با نبودن مرد

در هر دو موضع - چهارم دفتر تنها - دلیل: وَلَكِنْ نَصِيفٌ مَا تَرَكَ إِذَا جَاءَكَ مِنْ لَفْرَيْنِ لَمْ يَنْ

وَلَدَ - إِنْ أَمْرٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا النِّصْفُ مَا تَرَكَ - وَإِنْ

كَانَتْ فَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ هَا

و مانند نصف را برابر پنج طایفه کرده اند و در ماده ۱۹۹ قانون مدنی سه طایفه -

ثلث - اول مادر با عدم موجب از ولد و از زوجه - قسم کللا ابرئیس در صورت انقین فصلاً چنانکه

مرد باشد یا زن - دلیل: فَإِنْ لَفْرَيْنِ لَهُ وَلَدٌ وَوَلَدٌ لِأَبَوَيْهِ فَلَهُمَا التُّلْثُ فَإِنْ

كَانُوا أَكْثَرَ مِنَ ذَلِكَ فَخُصِمَ شَرُّكَاهُ فِي التَّلَاثِ . صِرَاحٌ بَارِعٌ ۹۰۳ تَابِعُونَ مَرْءًا -

رُبْعٌ - اَدْلٌ رُزْبٌ بِإِعْدَمِ وِلْدَانِ زَوْجٍ . حَرَمٌ زَوْجٌ بِإِطْلَاقِهِ اَزْ زَوْجٍ . دَلِيلٌ فِي لَهْنٍ رُبْعٌ مِمَّا

تَرَكَتُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَفَرٌ لَدَا . فَاِنْ كَانَ لَهْنٌ دَلَا نَلَكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَكُنُّ

طَبَقِي بَارِعٌ نَهْدٌ هَزَنٌ مَرْءٌ (۹۰۳) -

مَدَنِيٌّ - اَدْلٌ اَبْرَاجٌ بِحَرَمٍ يَدْرُوكُهُ اَبْدَلٌ . سَرْمٌ كَلَالَةٌ (بِرَادٍ وَجَاهِ اَبْرَاجٍ)

دَلِيلٌ فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلَا تَمْرُ السُّدْسِيُّ : فَلَا يُوَدُّ اَلْقَلْبُ اِحْدًا مِنْهَا

السُّدْسِيُّ . دَلَا اَخٌ اَوْ اُخْتٌ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا السُّدْسِيُّ .

طَبَقِي بَارِعٌ نَهْدٌ هَزَنٌ مَرْءٌ (۹۰۴) -

ثَمْنٌ - اَدْلٌ رُزْبٌ بِإِعْدَمِ وِلْدَانِ زَوْجٍ . دَلِيلٌ فَاِنْ كَانَ لَكَفَرٌ لَدَا فَهَلْ ثَمْنٌ -

اَمَّا دَرُورَةٌ ثَمْنٌ مَوْضِعٌ يَنْبَغِي اِنْ هُمْ يَجِبُ حَرَمٌ مِمَّا سِوَى رُبْعٍ قَسْمٌ رِزَالٌ رُزْبٌ

اَزْ رُزْبٍ كَرْدٌ فَرُوضٌ سَلْمَانَةٌ دَرُورَةٌ كَوْنٌ . اَبْرَاجٌ رِزَالٌ كَرْدٌ وَصَحْبٌ مِمَّا وَاجِبٌ

صَحْبٌ ۱۳۴ دَرُورَةٌ اَبْرَاجٌ لَطِيمٌ اَبْرَاجٌ وَصَحْبٌ بَرَكَةٌ قَسْمٌ مِمَّا سِوَى رُبْعٍ

اَدْلٌ مَدَنِيٌّ دَرُورَةٌ اَبْرَاجٌ اَبْرَاجٌ . رِزَالٌ مَدَنِيٌّ لَطِيمٌ اَبْرَاجٌ اَبْرَاجٌ وَصَحْبٌ رِزَالٌ اَبْرَاجٌ

مَدَنِيٌّ

حَرَمٌ لَهْنٌ يَأْتِيَانِ كَرْمَلٌ لَدَرْمٌ اَبْرَاجٌ

رِزَالٌ لَهْنٌ اَبْرَاجٌ لَهْنٌ . دَلِيلٌ مَدَنِيٌّ اَبْرَاجٌ لَهْنٌ لَدَرْمٌ اَبْرَاجٌ

چشم ثلث با سبب که گفته شد . و با شرف خود . و اگر فرض شود در بختین و اخصی که هر یک ثلث

سیرند الا آنکه سهم آنان تقصیر است نه ثلث با ثلث . و با شرف کردن الی روز است مع اول ولد

ثلث الی آخر است نه با ولد .

و چشم ربع با شرف خود . زیرا ربع فرض روز است بدون ولد و فرض زوج است با ولد . و با

شرف که ربع فرض است با عدم ولد و کفایت اولاد با بیجم ولد .

ششم شرف با ثلث که گفته شد . و با ربع که نیز گفته شد . و با شرف خود .

اما در صورت سرم که فرض از دو باز اگر باشند . غیر شرفی است بر طرف نظر خود .
(الآنکه تا ای روزها مکرر است)

قاعدده در هر - در حساب و خارج فرض است .

اگر چه اکثر علماء این بخت را در آخر ذکر کرده اند . ولی بعدد بنده باید در اول

ذکر شود . همچنانکه سجد در دروس بجا آورده . بر این داغ شدن مطلب محتاج

بدو مقدمه استیم که در واقع ذی القدره میباشد

مقدمه اول - چون دو مدد را با هم می گیریم یکی از چهار حال خارجیت است . با

آنکه اندو عدد باقی می ماند یا غیرت می آید . اول را سه نیز گویند . شش سه با سه و یا چهار

با چهار . اما هر سه که غیرت می باشد خالی از این نیست که اکثر اکثرانان میکنند و یا

نمکنند . (آنکه نان میکنند یا یک بیکر سه باشد و یا بچند مرتبه) او را سه اصل گویند . شش سه و شش

و چهار با دوازده . و آنکه نان کنند . خالی از این نیست که مدد ثانی باید اندو مدد را

رانا کند. این عدد یکتا است. و یا بیشتر. اگر یک به مقبالتن گویند مثل
چهار پنج. و هفت و نه. و اگر بیشتر به متوافق گویند. شش و هشت و نهم

و دهم با چهارده -

در علوم که درین متناظر باشند دو عدد متوی هم باشند. و متداول اند

عدد باشند که عدد کوچک را ازین ببرد بیک مرتبه یا چند مرتبه که این را

متوافق یعنی هم نیز گویند. و مقبالتن اند عدد مطلق است که هرگاه ساعد کنیم عدد

کوچک را از عدد بزرگه بماند یک چه آنکه عدد کوچک زیاده باشد از نصف عدد بزرگه

شتر است با ده (۲-۱۰) و یا آنکه کمتر باشد شتر است با هفت. و متوافق

اند عددی باشند که عدد ثالث غیر از واحد آنها را مانده و ازین ببرد. که این را متوافق یعنی هم
نیز گویند -

مقدمه مقام - چون ریاضتین عدد را بدو قسم تقسیم کنند. اول صحیح دوم کسر.

عدد صحیح آن است که آن چیز خود صحت سکته و خرد نشود از آنست که تلفظ شود. و اول

در زمین آن. و عدد کسری آن است که اینها سکته شود شش پنج هتم $\frac{5}{8}$ که عدد

است سکته و خرد نشود. و کسری هم دو قسم کرده اند. یکی آنکه سکته بود و دومی اولی.

از آنکه کسری را مانند شش پنج دهم. و شتر صدوم. و هفت هزارم و دیگر

آنکه با آنها سکته شود از آنکه کسری گویند شتر است هتم $\frac{7}{8}$ و سه نهم $\frac{3}{9}$

و فروض سنگانه در قرآن از کسر متعارف میباشد -

که بطریقی دارار دو وجه و در کله متلفه است که ادلی را صورت ردد می را مخرج گویند

مثلا که یک باید بخوانیم دارار صد مخرج است . و بی پنج ضمه انرا خوانند ام . بر این کتاب

بد فروض هم ندی که بی پنج که از صورت گویند و دیگر صد مخرج که از مخرج نامند

شتر	۲۵	صورت
	۱۰۸	مخرج

در اندر که از صد دیگر مخرج و بر گردیده همه صورت گویند . و اندر دیگر مخرج بود

و فروض سنگانه چون صورت استند بر بدل مخرج می شود بنشد . در صورت هم

مکن است چند مخرج داشته باشد . و مراد از مخرج در ارث ان کوچکترین عددی است

این فروض از انها صحیح خارج نمود .

لذا فروض سنگانه مخرج انها شش است (بعضی گفته اند بجهت مخرج ثلث و ثلثان یکی است)

ثلث و ثلثان سه . سدس شش . ثمن هشت . ربع چهار . نصف صورت .

لِالنِّصْفِ مِنَ الثَّلَاثِ مَعَ الثَّلَاثِينَ وَالسُّدْسِ مِنَ الرَّبْعِ الْوَفَى وَالثَّمَنِ

خمس مقامات بتتلیپ بیان	ثلث	ثلث	ثلث	ثلث
	(۳)	(۳)	(۳)	(۳)
شفع	ثلث	اربع	ست	ثمان
	(۳)	(۴)	(۶)	(۸)

در از این دو صد مخرج و بنا بر این اعداد معلوم شد حال بروم بر مطلب .

اصغر مخرج در از این دو صد مخرج صحیح شده ارث است . هر گاه هم برسد از ان ارث

از سه حال خارج نیست .

یا نسیه صاحب فرض در آن است یا نیت . اما آنچه که صاحب فرض نباشد حالت (۱)
 ادل که اصل نسیه و تصحیح آن همان رؤس در نیت است در صورت تساوی در ذکر نیت و
 از نیت . و الا در صورت اختلاف در هر دو حساب شود . و زن یکی . مثلا پنج بر شش
 اصل نسیه و تصحیح آن از پنج است . و همچنین پنج در صورتها . اصل نسیه نیز پنج است . ولی اگر
 اگر سه دختر و دو پسر . و یا پنج دختر و یک پسر جمع شوند اصل نسیه و تصحیح آن از نیت خواهد بود .
 اما آنچه نسیه صاحب فرضی باشد . یا یکی است و یا زیاده تر . آنچه نسیه صاحب فرض یکی باشد حالت (۲)
 حتم که اصل نسیه و تصحیح آن مخرج آن فرض خواهد بود . باینکه همان نیت است و اگر در همه
 سرکه برآوردند بدون کرمه شود .

اما آنچه نسیه صاحب فرض زیاده تر از یکی باشد حالت (۳) سوم . و اصل نسیه با نسیه استخوانها را
 با یکدیگر بنسیم (بقوا بعد از کرمه) . یا نسیه سائر است . یکی از آنها انکشاف و نسیه و مخرج
 او اصل نسیه است . مثل نیت و نیتین . و یا آنکه سائر نسیه سبب نظر در آن یک حکم مطابق
 مقدمه اول که ذکر شد اگر سائر نسیه بود . انکشاف و نسیه با کرمه . مثل جمع شدن زوجه بابت در
 که نسیه زوجه شدن است . و مخرج او نیت . و نسیه نیت واحد و نسیه است که مخرج او سه است .
 و سه بابت سدا نسیه . هر انکشاف با کرمه که نیت است میوه . و گوئیم که اصل نسیه نیت است .
 و اگر متوافق بودند ضرب یک حکم و نیت یکی از آنها را مجموع دیگر و حاصل اصل نسیه است . مثل
 جمع شدن زوجه با اشد الابن مع الولد . که نسیه زوجه شدن و مخرج او نیت است . و نسیه اشد

اعداد الابدان مدس که مخرج او شتر. و ضرب با آن متغایر متواتر نبضند. بر نصف
 یکی از آنها مجموع دیگر ضرب نموی. سه در هشت یا چهار در شش. هر مجموع است چهار
 و اصل شده آن است و هم چنین بواقی سایر موارد. و اگر شبان بود ضرب
 میکنیم یکی با دیگری اصل مرفعه خواهد بود. مثل اجتماع زن با مادر. که فرض زن ربع
 و مخرج او چهار است. و فرض مادر ثلث که مخرج او سه خواهد بود. و نسبت بین سه و
 چهار بقیان است. بر ضرب نموده خود چهار. و یا چهار در سه. که نموده خواهد
 بر اصل مرفعه خواهد است.
 اصل مقصود از این دو مقدمه که در مخرج و اعداد گفته میکنند. نمیدان اصل

اصل شده و تصحیح آن است که در یک از سطر ارضیه واقع میوه.
 قاعده سطر در هر که است که سطر نیز گویند. در هر سطر که
 میت کنایت اداء دیرین و فرض هر را کنند هر که مستحق قانمند. در اشغال
 با برشته طول است. اول آنکه منتقل شود برشته و شرط است اداء کردن دیرین و تا
 وقتیکه اداء نشده ممنوع اتصرف باشند. هم آنکه منتقل نمیشود اصلاً برشته. و در
 خلاف در شرط و شرط مال است. که قبول اول نموده حفظ برار برشته است بحدف قبول حرم.
 در آن زن و نه این بحث با خصوص پیش بینی شده ولی در ماده ۱۵۱ اگر چه مالکیت در
 نسبت بر که متوفی استقر نمیشود مگر هر از اداء حقوق در هر سطر که میت تلقی از شته

مقصود دوم - در میان ارث است و در داد فرزندان عمه است -

انچه که در ذمه زنی مدنی ذکر شده پنج است - و بعضی سه تا نوشته اند - و دیگران هفت

شمرده اند و بعضی تا بیست و بعضی دیگر تا بیست و پنج رسیده اند - و ما بر ترتیب

تمام آنها ما ذکر خواطر نشان می کنیم -

قاعده اول - اول از میان ارث کفر است (و در تا زنی مدنی امری برداشته)

بسیقه آئینه (در بی بسیقه تا همه اختلاف دین یعنی اگر وارث با مرتکب در

دین مختلف بودند از یکدیگر ارث نمی برند چه الله وارث مسلمان یا غیر مسلمان باشد)

و از دو حال خارج نیست - یا بیستند وارث و مرتکب بر همه کافرند - حکم بیستند از هم

هم دیگر ارث می برند - در وقتیکه هیچ وارث مسلمان در ذمه نباشند - اگر وارث مسلمان

بعد از میان است از غیر - اما اگر هیچ وارث مسلمان در ذمه نیست مرتکب مال است

بعداً -

یا بیستند از یکطرف مسلمان باشد - اگر مرتکب کافر است و وارث مسلمان در این

صورت صرف نیست (بجای آئینه) - و اگر مرتکب مسلمان و وارث کافر در

این صورت سوار است نیست - و لولا اینکه هیچ وارث غیر از او نباشد - بلکه مرتکب

مال است -

کافی - لکن کسی است که خارج از دین سپین اسلام باشد - اعم از آنکه عرب باشد یا دشمن - زن

زن باشد یا مرد مرتد باشد یا غلات و نصاب -
 در وقت کافر است اگر کسی نهد از دهن صاحب نیست یا اگر کتبت شده و یا نشده . در
 صورت اول که اگر کتبت شده بیخ ارث نهد و اگر کتبت شده و یا نشده . و لا در صورت
 دوم که اگر کتبت نشده نصیب خود را میرسد و لا نه . و غنا مقبوره بعد از فوت قبل
 از کتبت تابع اصل است .
 تغریح - اگر زوجهات متفرد و نه است . یکی از آنها اسلام آورد . بعد از قسم فرض
 کامل با داده نمود . و ظفر تابع ائرف این است .
 مرتد نظری کتبت نمود و اگر او مشرک مسلم است نه کافر یعنی اگر در وقت کافر دارد باها

باها داده نمود . در توبه اگر حج قبول نیست . (اگر مردی مرتد او قبیل نمود و اگر کافر
 کتبت نمود مگر بعد از کتبت یا مردن . و زن مرتد هم اگر کتبت نمود و اگر را
 کتبت کند بلکه شبانه روز در بیخ مرتد یعنی اوقات نماز را تا زمانه میزند تا بمیرد
 و اگر توبه کرد توبه او قبول است -
 قاعده مدون - هم از منابع ارث قتل است . که تا تیر (کشته) از مقتول
 (گشته شده) ارث نمیرد . چه ملاقه نسبی و یا سببی . چه قتل با سببی و یا سببی . و چه
 مکلف و یا غیر مکلف . چه انفرادی و یا بطور اشتراک چه در کفر و یا اناش باشند .
 (در قانون مدنی در ماده ۱۸۰ این مانع ذکر شده) و لا در وقت و غنویین از طرف تعلق

قاعده مقتول است میرند (مطابق نامه ۱۸۸۵) -

فته، در شرط برابر مقتول ذکر کرده اند که یکی عهد دیگری علم است (در دونه زن نماند)

اگر مقتول خطه (شتر اینکه تیری را کرد بر اصد و استقامتانه رسید به در ادا

گشت) در ادا سه قول است اول آنکه ارث میرد مطلقا. دوم آنکه غیر مطلقا

میرم آنکه از وی فقط ارث میرد.

اگر شبهه عهد صحیح است اول آنکه محض میرد است چنانکه علقه و سر و رسیدن آن

میرد از رفته اند. دوم آنکه محض خطه است چنانکه در رسیده و مختلف و

تقریر در کت است. تا بعد از خفتن عهد و شبهه عهد و خطه نیست. عهد است

عقد باشد در ضمن و قصه. در شبهه عهد است. عهد باشد در ضمن و محض باشد در قصه. و در خطه

انفیه محض باشد در ضمن و در قصه.

بعضی شرط عدم استقرار حیده را نیز کرده اند. دریم شرط است که هر دو شبهه

و نسبی میرد مگر متعرب یا م بنا بر قول. و در همان دین نمیتوانند منع قصاص کنند اگر

در مقتول فقیر باشد.

در نامه ۱۸۸۱ متوجه شد که در صورت غیر عهد و یا بکلمه زن و یا برای دفاع مرث

وارث را بکشد مانع ارث نخواهد بود.

قاعده سقوط منتهی به این است.

سقوط از منابع ارث همان است (در نامه ۱۸۸۲ نیز ذکر شده) که زن در سر به از آن

از یکدیگر ارث نیند و هم چنین فرزندان برب انکار اولادان واقع شده از پدرانش

بندار است و پدر از ادا است نیریزد . لیکن فرزند از مادر و خویش آن مادری و

مادر و خویش آن مادر از ادا است میریزد .

لفظ لعان - لعان بر وزن فاعل جمع لعن - و لعن بمعنی پرت و دروری

از خیر و رحمت است . و در لغت بمعنی مایه . و در اینجا مضمود شامعه می

ز چنین است بیان ترتیب که مرد اول چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی

لین الصادقین نیما قلته عن هذه الرئة و مرتبه پنجم بگوید ان لفته لست

عليه ان كان من الكاذبين و بعد از آن چهار مرتبه بگوید اشهد بالله

انه لن الكاذبين و مرتبه پنجم بگوید ان غضب علیها ان كان

من الصادقین پس بیخونت و عدم ترارش حاصل میشود لعان ناشی میشود

از نسبت دادن مرد زن خود را و لو مطلقه رحیمه باشد بزنا با ادعای مشاهده و

نداشتن شاهد و یا الحار و سکر بچه زن خود شود پس لعان در واقع دو قسم است

اول آنکه بین زن و شوهر است برای زنا و لو دزبراً محرم برای بچه در صورت

اول ترارش از بین زوجین برداشته شود در صورت ثانیه بین زوجین و

ولد هر ص می باشد و لعین مادر و ولد ثابت است با اقرباء آن برود و اگر

پدر بعد از لعان رجوع کند و خود را تکذیب نماید فقط پسر از ادا است برود و او

از پسر نخواهد برد بدون خلاف و صریح ماره ۸۸۲ هم دال بر این مطلب است

و این غیر از پدر باقی اقرباء پدری اختلاف است بعضی گویند طرفین از یکدیگر ارث
 میزنند و بعضی دیگر گویند که هیچ یک نمیزنند و برض دیگر گویند بر فقط و
 اقرباء ارث میزنند نه اقرباء پدری ^{بهر قول نفس از طرفین است}
 زیرا که بسبب لعان شب قطع و بینه است و جدائ حاصل و بعد از
 جداء اقرار پدر فقط بر عید خود نافذ است و بعد از آن ارث ندارد
 و یا الله اقرار او شهادت است در باره اقرباء و شهادت کیفر
 قبول نیست
 قاعده چهارم - جهاد من از موانع ارث است و بنده است

بهر آنکه ارث و یا وارث بنده

که مانع از ارث است از طرفین مادامیکه بنده است ^{بهر آنکه وارث آزاد شده و حال آنکه قسمت شده بلا خلاف}
 ارث نمیرد. اما اگر به قسمت نشده نصیب خود را میبرد. و یا اگر بعضی مرگ قسمت شده
 در بعضی نشده سه قول است. بعضی فرموده اند تمام مرگ را میبرد و بعضی گویند عدم ارث را مطلقاً. و بعضی
 تخصیص داده اند بان امر آنکه قسمت نشده.
 اگر بنیر از ملوک و ارباب نباشد (مگر از ملوک بر در نه نباشد بلکه مراد پدر و مادر و اولاد بلا نصیب باشد حتی آنکه
 اولاد اولاد را ملوک بکنند) بنیر از اهل دم و ترکیم قیمت آنرا کن می کنند باید از این اهل خرد و نو و آزاد
 گردد. و اگر مولی ندهد اجبار میجو. و در صورت عدم کنیت محفل است اول آنکه آزاد نشود بچشم حرم
 آنکه آزاد شود در باقی می بکنند تا آزاد شود.

و اگر مثبت بجزیت باشد که از حال خارج نیست

اول دبر (بانکه ملی بگوید که بعد از مرگ من آزادی این حال من است

تمام اوله اگر بگوید بطله خود ملی بگوید باشد این هم شرط است

سوم ملایه شرط (بانکه شرط شود صد تومان باکلیت آزادی تمام وجه این شرط است یعنی جزو از آزادی است این هم شرط است

چهارم ملایه مطلق (بانکه بانکه گفته شود صد تومان بده من آزادی و هر قدر از مال القایه ببرد از دست

آزادی مثلا اگر بنا بر آن داده باشد نصف از آزادی است) این قسم تا ما را یک چیزی ادا و کرده مثل

ان سه قسم اول بهر چه است نمیزند مانند تن و رقی دل در هر کسکه بعضی از آزادی بده هم

ارث ببرد و هم از ارث ببرد بقدر آزادی خود

تا عمل بفرماید یا نه
پنجم از مزایع ارث هر چه است که مانع است از ارث بدهن تا بدین آید اگر چه من از اول فرزند ببرد

اگر چه من از اول فرزند ببرد

اگر چه من از اول فرزند ببرد و اگر فقط در روح باوندید که مال باقی در آن است (مهریه ۸۷۵)

ششم از مزایع ترک لذت است که در آید ۱۸۶۴ تا زن در زمین منی شود

لا یشتمی عفته است (رخنه شخص دایره که موهله استمال میگردد و آن و سیر را جدا کند) که مخصوص به پدر

سزاد است و باقی در آن محرومند بر طایفه ترک میت منحصر باینها باشد همچنانکه در ماده ۹۱۵ ذکر

شده

هشتمی سزاد است - نهمی استیفا فریبید - دهمی رضی در حال انقطاع - یازدهم رضی

در حال دوام در صورت مرض و عدم دخول - چهاردهم محرومیت بچنان از عداوت منصرفا در خواهد بود

سزدهم عدم استمال نمودن استمال (صدقات و لنگه از بچه خارج نمودن در حال تولد از استمال اگر کند)
 که باید چهار زن ^{باشد} استمال باشد هر اگر بر ضد از این چهار که باشد مانند از حق است
 ادکم میجو - چهارم وصیت است - با نوزدهم اقراران موت متوارین که استنباط تقدم بنا فر
 غیر از غرض و نهم - سزدهم بدو یک بره از بره بر خود نماید - نهم افزای که مانع
 ارث برین مادر است - با نوزدهم از سدس $\frac{1}{4}$ ط بخند شرط اول آنکه لا آخر دو برادر
 یا یک برادر یا دو خواهر یا چهار خواهر - هم آنکه در آن زن باشد سوم آنکه از
 ارث مخرج نباشد چهارم آنکه ابوفی با او باشد که صحیح سن ۲ از سن ۱۹۲
 پنجم هم و لکن مانع ارث برین است بطور کامل اول از زوج و زوج هم از

ابن اعم از آنکه بدگر باشد یا کثرت چنانکه در سن ۱ از سن ۱۹۲ در سن
 نوزدهم غیبت و سقوط و لا نرسدن مورث که بعضی گفته اند چهار سال و بعضی دیگر سه سال
 صد بر تصر قرار داده اند و بعضی دیگر گفته اند استدر باید تصر کنند که عاده متداول استدر شواهد
 زندگی کنند مثلاً در زمان ماضی است که این مختص نو (۹) ساله بود که متقدرد و حال است
 سال است که گذشته صحیح تمام ۸۷۲
 بیستم غیبت و سقوط و لا نرسدن وارث است که هم او گذار کرده است بموت حال او معلوم شود صحیح
 تمام ۸۷۹
 بیست و یکم و فق است - بیست و دوم کنن و سوننه بجز است - بیست و سوم قرب درجه
 بیست و چهارم مرتبه چنانکه ذکر شد

مسلم پس که بعضی از دشمنان بعد از بخت موانع بزرگ بجای برداشته اند و کنگره استوار داده اند

بعده بنده این تیرس نمی بردارد زیرا عجب هم معنی مانع است و در فتنه است پس بعضی از این

موانع مانع و مانع و بعضی مانع نماند

مفصل شود در موجبات ارت است و در این نیز چندتا آمده است -

اگر بعضی این بخت را تیرس بگوید کرده اند ولی بعضی دیگر از قبیل تحریر و ارشاد و

تیرس تیرس بگوید کرده اند و در رساله تیرس تیرس باسحق شده -

و در تقسیم بندی این این مثال نیز اختلاف شده بعضی دو قسم کرده اند (ب - تب)

و بعضی سه قسم گفته اند (نح - تب - ولاء) و بعضی پنج قسم گفته اند تب را

یک قسم کرده اند و تب را چهار قسم و بعضی دیگر هفت قسم گفته اند (تب را

سه قسم و تب را چهار قسم دانسته اند) -

و هر طایفه هم برای خود وجهی ذکر کرده اند. آنها سیکه دو قسم گفته و وجه را چنین

دانند: اسباب ارت یا با اتصال است و یا با انفصال. و اتصال هم دو شق دارند

و گویند یا اتصال بیکدیگر است مثل آب و این (بدر بر) و یا بخش ثالثی است

مشترک برادر و خواهر و نمیره - و عدم اتصال را هم بین ترتیب گویند: یا بطر طبقه

بد طبقه است یا نه اولی مثل ولاء. و همی مثل توج و روزه -

اما آنها یک سه قسم میدانند بدین وجه است: باب ارث یا مکن است
 استخلاص او یا نه. اولی که مکن باشد استخلاص قسم اول مثل زوجین. اما دومی که
 مکن نباشد دو خواست یا از طرفین است قسم سوم مثل سه طبقه نسب و یا از
 طرف واحد است که قسم سوم سرور شده مثل ولاء مکرر در دو موضع که از دو طرف
 ثابت است اول آنکه عبدی تزویج کند مالک خود را و از او ولدی پیدا شود بعد
 این پسر بنده را و آزاد کند بعد این بنده آزاد شده بخرد بنده اولی را که
 پدر مستحق را و او را آزاد نماید پس بین این دو عبد ترارث از طرفین خواهد بود.
 دوم آنکه یک شخص ذمی آزاد کند بنده را بعد برود اندکی بیار کرب

و اسیر شود تا بلاخره همین آزاد شده او بخرد او را و آزاد نماید پس بین این دو تا هم از هر دو
 طرف ترارث است -

و ما موافقت میکنیم قول اول را در تفسیر و تقسیم بجهت مطابقت با صریح ماده
 استقصا و سعت دیک (۸۹۱) تا وزن من -

دو امر موجب ارث است اول نسب دوم سبب. آنها یک سبب

ارث میزند سه طایفه اند بترتیب اول پدر و مادر با اولاد و اولاد اولاد. هم اجداد و برادر

و اولاد آنها هر چه با همین برود و اجداد هر چه بلا برود. رسم اعمام و عمات و احوال و صلوات

و اولاد آنها است هر چه با همین برود و احوال و صلوات استقصا و سعت دیک (۸۹۲) -

از خود نویسنده -

اول باید وجه و علت حصر طبقات ثلاث را بیان کنیم بعد در اینکه پدر و مادر

با اینکه با اولاد در یک تیره هستند چرا اولاد زینا تر بریند خواهیم پرداخت بعد فلسفه کی سهم

امانت از ذکر و عقیده بزرگان درباره این جنس (زن)

وجه حصر طبقات ثلاث - از تشبیه زیر معصوم مادرش خواهد شد:

باینکه میت یک شخصی است ایستاده و دستهای خود را بطرف راست و چپ باز کرده و پایهای

خود را گزیده و در بین دو پای او یک اثره است که در میان اندامه مطابق خط دائره نقطه های

کوچک پس اگر خط را مرکز دائره معلوم نمید (اولاد میت) و در بالای شانه او یک نفر دیگر ایستاده

که او نیز دستهای خود را مثل ادلی بطرف راست و چپ پهن کرده در طبقه دوم را تشکیل میدهد

و همچنین در بالای شانه این شخص دومی یک شخص دیگر همین میت ایستاده در طبقه سوم را تشکیل

داده بدست راستش ان اشاره با اولاد بدست چپ اشاره بر والدین میکند و میگویند

اول خود میت است که بدست راست اشاره با اولاد و بدست چپ اشاره بر والدین میگویند

ای اولاد و ای پدر و مادر و ای مرگدین و مولدین من (اگر چه لفظ مرگدین استعمال نشده و در لایه با

مثال است) پائین این مال و اموال و ماترک من را که بجز رحمت و خون جگر و سپهاری

شبهها و حرف سزا جمع کرده ام نه آنکه نزد یکترین اشخاص من هستی میل محیف بنامید و اگر این

شخص دست نداشت یعنی برین و اولاد نداشت میرویم سران شخص دوم (طبقه دوم) که در بالای

شانزدهم قرار گرفته و میبینیم که او نیز همان جور بدست در دست بچه ای خود را و بدست چپ او برین

را مثل اولی صدمه میزند ای بچه های من دای پدر و مادر عزیزم چون من میتم و طرف مقابل من هم که بچه

های میت باشند میت پائیدها چون نزدیکترین اطفال من هستند جانین من شوند و این لرزه را

و ترک میت را که بچه من هست تقسیم کنید. و اگر این شخص هم در دست من است میروم بر شخص

مروم که در روی شان دومی قرار گرفته بودند و میکند بدین فرق که این پچاره فقط یک دست دارد

در دست چپ او از این رفته زیرا که اشاره باین میکند در این در اینجا جدیدیت است

که من را ریه در شخص دومی است. خلاصه اینکه طبقات ارثیه بحسب اطفال

در حرکت دارد یکی طویل و دیگری عرضی و طولی آن از سه مرتبه بالاتر رود و عرضی آن سه

نموده و بیایا میردد. و از این تشبه وجه اولیه و اقربیه اولاد او برین نیز مندرم میوه -

و یا گوئیم چون همیشه انسان و شخص واقع بین در حادثه زمینی و آسمانی است بزاده که واقع بین و ضلع است

تشبه کنیم همچنانکه از خطی از این را دیده کشیده شود سه ضلع پیدا می شود ما بخور هر وقت که حرارت

قلبی شخص از این دو طرف ریه و باقی اعضاء خارج شود سه ضلع در ریه ترکیب می شود -

۴ اطباء گفته اند دو چیز در نهاد بشر گذارده شده که با هم تماس و در زرد و خوردند یکی رطوبت و

سردی که در اکثر اعضاء وجود دارد و دیگری حرارت که محل او فقط قلب بعد کبد است

پس حرارت کمتر از رطوبت و سردی است و البته معلوم است که ضعیف طبع قوی

خواهد بود پس حرارت در مقابل سردی است تا آنکه ندارد کم از این می رود تا آنکه

کاملاً منسوب و نابود نشود. بر وقت که این حرارت نابود و رطوبت دردی سردت طلسم حاصل می شود -

اما آنکه اولاد زیاد تر نصیب و بهره دارند از والدین با آنکه در یک مرتبه بهشتند گوییم؛ که

نسبت بین آنان را باید ملاحظه کرد زیرا که نسبت پدر و مادر با اولاد نسبت فرزند و کل است

و نسبت اولاد پدر و مادر نسبت حال و محرم است. و نسبت فرزند و کل است

زودیکتر است از نسبت حال و محمل. و بناء ارث در قرب و تبعد است و مراعات

او بمقادیر اولاد الارحام لازم است. پس اولاد زیاد تر میزند -

اما جهت کمی سهم زن از مرد؛

با اینکه آنان بطور کلی از دو صنف خارج نیست اول مرد و دیگر زن گوییم؛

تبعیض و عدم تبعیض

که پوست دائمی و عدم پوست است با اینکه مرد از زمان اولیکه بدنیا آید تا آخر عمر پدیدار و در میان

اقوام زندگی میکند و از نرغ تا قدم با آنها تعلق دارد. ولی دفر عکس این است زیرا که او چند روزی

عاریه در نزد پدر و مادر و بعضی از اعضاء او برای آنهاست یعنی از کرم بیلا و بقیه یعنی از کرم پاشین ما

مثل باقی پیس یا میغور شدند و در این قسمت هیچ حس لغرف ندارند و در قسمت بلام شتر کنند و

خویدار در قسمت پاشین هر نوع لغرف، لکانه می تواند بکند یعنی تمسح بهر جور و لود و بر او بمقادیر آب بریزند

فَسَاءَ لَكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ إِنِّي سَيِّئٌ لَكُمْ لِكَلْفَةِ أَنْدُ مَرْدٍ نَبَاهُ تَامِ اسْرَاحُ حُرِّ رَا

مزن بگیرد و نه پدر و مادر از نگاهشان بدختر باشد. از این طرف زن هم نه با این و با آنها

هر جالتی جز به با نجات است. از این جهت عقیده فلاسفه دنیا در باره زن و احکام و رفتار با آنها

با اختلاف سخن رانده اند. بعضی قائل با جفانات زیاد در باره زن بعد از وصی عقیده شان این بود که هر وقت

زنان دختر میزانشند شکمین میشدند و بعضی میگویند (اذا ابتر احدکم بالانشی ظل و جهنم

مستوی است) و بعضی دیگر عقل آنان را مثل عقل بچه تصور میکردند و بیع امثال در کتب تصرف آنها

قرار نمیدادند. و بعضی عقیده شان این بود که آنان بیع فرقی با مرد ندارند و بعد از وصی در سبب

میرند مثل زردست و اسباج او - (برویم سر مطلب)

قاعده اول - در سیرات پدر و مادر و اولاد است (طبقه اول)

پدر تنها تمام تر که مال او است. مادر تنها $\frac{1}{4}$ تر که و باقی با مرد. و اگر پدر و مادر با هم جمع شوند

ثلث $\frac{1}{4}$ تر که مال او است در صورت نبودن صاحب و سدس $\frac{1}{5}$ ان در صورت

صاحب

صاحب و باقی مال پدر خواهد بود (نماد داده نمیدوشش ۹۶) - و اگر زوج در زوج جمع شوند

هر یک از آنها نصیب اعلاای خود را میسرند و مادر ثلث $\frac{1}{3}$ را و باقی مال پدر است صریح آمده

نصده و سیزده ۹۷ -

پدر تنها تمام تر که را میبرد. و هم چنین دو پدر و مادر با هم

و دختر تنها نصف $\frac{1}{2}$ مال را با الغرض و بقیه را رد خواهد بود. و دختر و زیاد تر در ثلث $\frac{1}{3}$

مال را با الغرض و یک ثلث $\frac{1}{3}$ را رد میگیرند.

اولاد مختلف یعنی پدر و دختر اگر با هم جمع شوند پدر و متقابل دختر میبرد نماد داده نمیدوشش ۹۷

و صریح آمده تر نیز در حکیم هندی اولاد که لاکر مثل خط لافشین -

اما اگر جمع شود با اولاد دیگر ابرین یا یکی از آنها پس از برای هر یک است سدس $\frac{1}{6}$

و باقی از برای اولاد است بالسویه - و اگر با اولاد مختلف (مذکور و اناث) ابرین یا

یکی از آنها باشد باقی از سدس $\frac{1}{6}$ و یا سدس $\frac{1}{6}$ را بین خود لکن مثل خط لائیشین تقسیم

میکنند.

یکی از ابرین با بنت واحد ربع $\frac{1}{4}$ مال از او است و باقی $\frac{3}{4}$ از برای بنت واحد است

ولی با بنتین و مادر و خواهر $\frac{1}{2}$ -

و اگر مرد و نای ابرین با بنت واحد جمع شوند از برای ابرین دو قسمت $\frac{2}{3}$ -

و اگر ابرین با بنتین و زیاد تر جمع شوند ثلث $\frac{1}{3}$ هر یک از آنها است و باقی از برای بنتین است

اما اگر زوجین یا احد آنها ترجیح شوند اول نصیب از چنین آواحد ما دارد میزند بدین جور که اگر جمع شوند

در غیر صورت اولاد نصیب آلاء (ربع و نصف) میزنند و در صورت اولاد بهره کم را خواهند

برد (ربع و ثمن) بعد ابرین نصیب خودشان را میزنند بعد هر چه ماند قسمت بنت یا نثات است

اما اولاد اولاد هر چه پائین یابند در صورت نبودن طبقه نزدیکتری جانشین پدرهای خود میشوند

یعنی اولاد پدر و متقابل اولاد دختر میزنند و در تقسیم هم لکن مثل خط لائیشین خواهد بود و آنرا نهند

بند ۹۱۱ - و فقط بزرگ اقوال شهر را برداریم و از حرفهای متروک و نماند مثل حج

سدن اجداد با بنت واحد و غیره و غیره صرف نظر کردیم -

قاعدۀ دهم در میراث اجداد و اخوه است (طبقه دوم)

هر نماز برای میت اولاد اولاد اولاد هر چه پائین برود و هم چنین یکی از پدر و مادر نباشند ترک

ادال اخوه و اصداد است صریح آمده نه صدق نزد ۹۱۷ -

بطور کلی اخوه ای در صورت ارث میرد که اخوه ابرینی نباشند و در صورت بودن بهیچ وجه ارث

نمیرد مفاد آمده نه صدق میرد ۹۱۸

مادر و خواهر را کلالا گویند

کلالا ابرینی تمام ترکه را میرد ولی خواهر نصف بالفرض و نصف بالزهد و اختین ابرینی و

زیادتر و نهمت $\frac{1}{2}$ مال را بالفرض و باقی را رد میزند و اگر در امانت یا هم جمع

شوند مرد و متقابل زن میرد -

یک کلالا امی سدس $\frac{1}{6}$ ترکه را بالفرض و باقی را با زهد میرد -

در کلالا امی در زیاد تر نهمت $\frac{1}{6}$ بالفرض و باقی بالزهد و تمام بالسویه است -

اما اگر جمع نزنند کلالا ابرینی با کلالا امی از برای کلالا سدس است $\frac{1}{6}$ اگر تنهات و نهمت $\frac{1}{6}$

ترکه است اگر در دو زیاد تر نند و بین آنها بالسویه قسمت میشود چه آنکه در $\frac{1}{6}$ باشد یا نهمت و باقی

برای کلالا ابرینی است چه آنکه یکی باشد و یا زیاد تر در صورت تخلف در اینجا پرد متقابل دختر میرد

اما اگر کلالا ابرینی با کلالا ابرینی جمع نزنند در این صورت کلالا ابرینی بهیچ وجه ارث نمی آید برود -

اما اگر جمع نزنند کلالا امی با کلالا ابرینی فقط از برای کلالا امی سدس $\frac{1}{6}$ ترکه است اگر

یکی باشد و نهمت $\frac{1}{6}$ آن است اگر در دو زیاد تر باشند یا السویه هم قسمت میکند

و باقی از برای کلاله است و در صورت خوردن و مقابل زن میبرد -

اگر کلاله ای تمام اناث (زن) باشد قسمت میانید با متقرین بام اربابا

$\frac{1}{4}$ یا اخاشا $\frac{1}{8}$

اما در چنین اواخرها نیز داخل شوند نقص بر کلاله اربعین یا ای و در میزند صریح

مراود نهصد و شش نژده تا نهصد و پست و نهمت (مرار ۹۱۶ - ۹۲۷) -

جدتها تمام ترک مال اوست اگر تنها باشد - و همچنین بده -

اما اگر جمع شوند و پدری فقط باشد لکن مثل خط الانقیسین خواهند برد - و اگر

مادری باشند تمام بالسویه میبرند - و اگر بعضی پدری و بعضی مادری بودند

انها یک مادر باشند ثلث $\frac{1}{3}$ را میزند و اگر یکی باشد و باقی برای بقده پدری

خواهد بود -

و اقرب مانع ابعده است در اجداد و اولو مادری باشند -

و اگر در چنین یکی از آنها نیز جمع شوند نقص بر متغرب بابت وارد خواهد شد -

اما اگر جمع شوند اخوه با اجداد جد مثل برادر است و جد مثل خواهر و برادر بالا

برود پس هر ناجید یا جد او همانسان کلاله است و بعضی جمع شوند هر یک از جد و

مده نصیب من یقربت به را میبرد - اگر از طرف مادری باشند ترک بین آنها بالسویه

قسمت میزد و اگر از طرف پدری باشند لکن مثل خط الانقیسین خواهند برد -

قاعدۀ سوّم در میراث اعمام و احوال است (طبقه سوّم) -

در مورد اعمام و احوال است میرند که وارث طبقه اوّل و سوّم بهمیچ نباشند (مثلاً ماده ۹۲۸)

اگر عم (برادر پدر) یا عمّه (خواهر پدر) و یا خال (برادر مادر) یا خاله (خواهر مادر) و یا اولاد

هر یک که تنها باشند تمام ترکه را میرند هیچ ماده نصد و هشت دند (۹۲۹) -

اعمام و احوال پدری با بودن ابروینی است میرند و در صورت نبودن آنها جانشینان

خواهند شد مثلاً ماده نصد و سو (۹۳۰) -

اگر عم یا عمّه تمام در برند ترکه بین آنها بالتوری تقسیم نمیگردد مطلقاً بلکه پدری یا

پدر و مادری و یا مادری فقط باشند -

اما اگر عم و عمّه با هم جمع شوند در صورتیکه مادری باشند بالتوری قسمت میکنند ولی اگر اچ

یا ابروینی بودند لکن مثل خطّ الاثنی عشرین خواهند بود مگر نصد و سو (۹۳۱)

اما اگر عم و عمّه یا خال یا خاله مختلف جمع شدند یعنی بعضی پدر و مادری و بعضی مادری

فقط برای مقرب با هم اگر یکی است سدس چترکه است و اگر دو تا در یاد ترند ثلث

چترکه خواهد بود بالتوری و باقی از برای مقرب با برین است چه آنکه یکی و یا زیاده تر باشند

و هر دو در اینها دو متقابل دقت میرد -

اما اگر جمع شدند خال و خاله با عم و عمّه از برای احوال ثلث چترکه است چه آنکه

یکی و یا زیاده تر و چه آنکه هر دو یا ثلث باشند و باقی از برای اعمام است مگر چنین -

اما اگر احوال مختلف و متفرق گنج شوند ^{با اتمام تنقذ و تمهید} از برای متقرب با هم سدس ثلث است ^{از احوال}

یعنی یک پنجم $\frac{1}{5}$ اگر یکی باشد و ثلث ثلث است یعنی یک نهم $\frac{1}{9}$ اگر دو تا

و زیاد تر باشند و بالتسویه تقسیم میکنند. و باقی سدس در صورت اول

و ثلث در صورت دوم از برای متقرب با برین است و باقی ترک از برای اتمام

حاصل بود.

اما اگر از هر دو طرف متفرق و مختلف بودند یعنی بعضی از اتمام و عحات پدر

و مادری و بعضی مادری و خال و خالات هم بعضی پدر و مادری و بعضی دیگر مادری

فقط ثلث مال از احوال مثل فرض سابق تقسیم میشود. و در ثلث $\frac{2}{3}$

و ثلث آن بر اتمام بدین طریق: سدس $\frac{1}{6}$ آن از برای متقرب با هم است اگر یکی باشد

و ثلث $\frac{1}{3}$ آن اگر دو زیاد تر باشند. و بقیه از برای متقرب با برین بالتسویه

در هر دو -

اما اگر زوجین یا یکی از آنها نیز جمع شود (در هر صورت) نصیب اعمار خود را

که ربع و نصف است میزنند. و متقرب با هم بهره خود را (ثلث $\frac{1}{3}$) بقیه از

برای متقرب با برین است (یعنی نصیب بر متقرب با برین داده و وارد میشود)

اولاد خال و خاله و عم و عمه حکم من تقرب بهم مادارند و جانشین آنها میشوند

در صورت نبودن آنها و در صورت انفراد اجتماع یعنی اولاد خال و خاله ثلث ^{حالی}

دادلاد عم و عمه ثلثان $\frac{1}{3}$ را خواهند برد -

واقرب از آنها ابتدا را مانع است مگر در کفو است که بیض خارج شده و آن در

و قسب که بر عم ابرینی و عم ابر فقط باشند که در این جا بر عم تقدم است بر عم

در صورتی که در عم و عمه و خال و خاله خود شخص متوفی و هم چنین نبودن اولاد

انها و اولاد اولاد آنها هر چه پائین میروند میرسد بعم و عمه و خال و خاله

بدر و مادر متوفی و اینها تمام تمام آنها میشوند و مثل آنها ارث میبرند

در حال انفراد و اجتماع و تفریق و اتحاد -

فکر و فکر و قسب که در این کیفیت (طبقات ثلاث) رسیده است یکم قلم را

قلم را کند و فکر را تند و آن را گیسو و زبان را خسته بطوریکه در مدت ۳۴ ساعت سبب نه روز در ساعت

را بر این کارهای شخصی و راحتی در شب بکار میبرم و تمام بهمت را بر آن گذارم که بلکه مثل بعضی از معالین

و سابقین در رشته جدول کشی در آوردم و بپند نکر با طراف و اکثاف برای اخبار زین و باز جوی

تازه پرواز داده و بیلیل بگردر گلستان ابرار گل تازه فرستاده تا بلکه گلها که بهکس روی ادرا

استشمام نکرده و رنگ از آن ندیده یا بر منان پیاد و تا بالا فرود می آید از شبهای جمعه بعد از

خوردن دو ناله که نندای ۳۴ ساعت بر مهندای شنیدم که گفت مگر از خداوند مکر است زیاد

تر است که بدو دست آید یا چهار آید در قرآن بر این ارث قبول وقف کرده . همان کسب می برت

من هم در این وضعی از رویه کم مراد در بکار

مکان یکم توبه من است و یا از مرضی انار بجم که مراد از با بجا نرود و الا اگر ۴۸ ساعت دیگر

انکارت نکند اراده میدهد ازین رفته بجم ازت تمسید مهداق حدیث کثرت

تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ فَإِنَّهَا مِنْ دِينِكُمْ وَإِنَّ نَصِيحَةَ الْعِلْمِ رَأْسُهَا

تا علم است

بعضی مفسر کرده اند بجهت (۶) صورت بدین طریق که: فرائض ازین که واقع

میشود در عالم یا یکی است و آن نفس صورت است و یا در تمام است و آن

چهارده صورت و یا ششده و سه تا است و آن میت صورت و یا رباعی

و چهار تا است و آن بجهت (۷) صورت و یا خاص و پنج تا است و آن صورت

صورت است و بجم صورت صورت مرود

قاعده چهارم در میراث بسبب است

بعضی دو قسم کرده اند اول زوجیت دوم ولاء و بعضی سه قسم در زوجیت را بهیچ وجه اسم

نبرده اند گفته اند: ولاء عتق - ولاء ضمان خیره - ولاء امامت - و بعضی دیگر

چهار قسم گفته اند: ۱- ولاء زوجیت ۲- ولاء عتق ۳- ولاء ضمان ۴- ولاء امامت -

اما آنچه از ولاء در تازن مدنی ذکر شده دو تا است اول ولاء زوجیت است

که از ماده نصد و چهل تا نصد و چهل و نه ذکر شده دوم ولاء امامت است ^{۹۴۹}

که بزبان تازن تصریح بجا کرده در ماده نصد و شصت و شصت و شصت ^{۹۵۰}

چون آراش از چنین نهر صیقل نبرد رنگ و نه در سبب دارد صرف نظر ^{نظر} در بخت

تخصیص آنها میولند در خانه که نیاید است مقدمات ذکر نمود خواهم پرداخت -

۱- فِلاء عتیق - متیق یعنی آزاد کننده دینی ارش میرد از متیق

خود یعنی بنده آزاده شده باشد شرط اول تبریح یعنی محض خدا روم

مرد تبرع از جویره او رسم نبودن و ارش نسبی اصلاً و ابداً -

پس تبریح بر این ^{آزاد کرد} شرط اگر بنده را مولی بجهت کناره و یا ندری ^{اولاد} و اولاد

تحتی نخواهد گرفت . و از خانه جویره او دردی کرد در وقت

آزاد کردن بایک گفت جویره و جنایات بعهده خودت باشد

ولاء حاصل نمیزد و تبریح شرط رسمی مسموم است -

بنابر اجماع شرایط مذکور مولی ارش میرد از بنده آزاد شده خود اگر تنها است نام رک را میرد . و اگر دو تا

و زیاد ترند هر یک باید بالتره چه آنکه مذکور باشند یا ارش و یا مختلف بقدر حد که آزاد کرده اند -

اما اگر مولی نبود در تعیین و ارش و جانشین او چند قول است که بهترین و مشهورترین

انها اینست که و ارش متعلق میگرد با برین و اولاد ذکر اولی میباشد اگر آنها هم نباشند و اولاد

ولاد مذکور ^{عصبه} که عقالت مولی را میکرده از قبیل اجداد و اخوه و اعمام و اولاد آنها است

خواهد بود . و عصبه که عقالت میکنند از قبیل احوات و جدات و متقرین بام ارش

نمیرند و و لاء ثابت نخواهد شد -

اما اگر مری زن بوده وراثت متعلق می شود بعبه و اقوام پدری نه با اولاد و نه پدر و مادر -

با نگر مری از بنده آزاد شده خود ارث می برد از اولاد و نیز می برد در صورت وجود سایر اهل -

کسی که می برد اولاد از مری که بر مری و مری در صورتی که از او زوجه اولاد باشد

حاکم شود از بنده و از مری که با او اولاد است

و در صورت نبودن ابرین و اولاد ذکر کرده برای عصبه پدر متعلق خواهد بود و در صورت

فقدان از برابر مری مری پدر و در صورت فقدان از برابر مری مری مری

پدر و در صورت نبودن از برابر مری عصبه و در صورت فقدان از برابر

صاحب جیره و در صورت فقدان از برابر اعم خواهد بود -

مشارکت میکنند و لا و را در اینها طبقه ابتدا با طبقه اقریب -

۲- و لاء ضمان جبریه . و ان انسه ضمان شود شخصی شخص دیگر را

در حدتات و ضمانت نمی گوید هر چه در ضمانتی که بر او دارد می آید من ضمان

استم پس کف ضمانت از ضمانت له ارث می برد بروط زیر:

۱- آنکه وارث نسبی و اولاد عصبی نباشند -

۲- آنکه بین ائمه و کفرتا شبه نباشد یعنی عقل و میراث پیشین نباشد مثل آزاد شدن

یا کنایات یا تبری از جیره - -

تبادل و تعدی میکنند و لاء ضمان با قارب و در نه او بلکه محرم خود است - در صورت

بودن زوج در زوجه نصیب اعمار خود را که نصف در بیع است میزند و بقیه از برای
ضامن خواهد بود -

۳- ولع اماهت - هر وقت در بیع و ارث نسبی و سببی پیدا شود

برای زوجه بر که متعلق مسیوم با نام بقول خاصه و بحاکم بزبان قانون در بیع مال
بقصد عاقله - و اگر زوجه هم باشد نصیب اعمار خود را که ربع است میزند -

اما اگر ارث زوج باشد تمام بر که از برای او خواهد بود نه حاکم و امام (هم ۹۳۹)

خاتمه - و در ادبتر چند قاعده است -

قاعده اول در عدل و تقصیب است -

بدانکه فریضه یا بقدر سهام است - یا کمتر است - یا بیشتر - و در عدل اول یاغنی که در

فریضه گزینا باشد مثل اخت ابروینی با زوج که نصیب هر یک نصف است و مخارج آن
دو است و تقسیم شود بدولت کرد -

و یا اگر لازم آید این هم یا بر فریق واحد است و یا زیاد تر و هر یک از آنها یا پهن

عمد منکر علیه و سه شرفین است یا نه پس چهار حالت پیدا میشود دو حالت

برای منکر بر فریق واحد و دو حالت برای منکر بر فریق - ^{الکثرین} دو حالت منکر

بر فریق واحد منقصب و متعدد نیست - و در دو حالت منکر بر اکثرین فریق

واحد نشب و تند در است -

۱- (در حالت منکسر بر فریق واحد)

۱- آنکه این ^{در توان} عدد منکسر علیه و لها شان و فن باشد چون منی و فن داشته شود

لازم است که جزو و فن نیز داشته شود در اینجا خواص گفت که جزو و فن آن چند مرتبه که عدد

کوچک را با عدد بزرگ توان میدیم آن مراتب را جزو و فن گویند (مثلاً شش و چهار) عدد

کوچک که چهار است یا عدد بزرگ بدو مرتبه توان داده میشود یعنی دوازده) عدد کوچک پنج

توان میدیم با عدد بزرگ و این توانی به مرتبه حاصل میشود پس جزو و فن سه خواهد بود

و چهار است ^{یعنی} یعنی جزو و فن شان پنج است و بکدام توانی

پس و تریک این عدد منکسر علیه و ۴۴۴ توانی بدو مرتبه میوه و فن عدد نوزاد در

اصول فرقیه مثل ابرین و شش و قدر اول نگاه میکنیم در سنده بلینیم که هر دو طایفه

فرقیه برند ابرین سه سان $\frac{1}{3}$ که مخرج ادش است و دفتر ایشان $\frac{1}{3}$ که مخرج

ادش سه است. سه را با شش تقایه میکنیم بلینیم سه اخلافند که توانی

یعنی اعم هم میگویند و مطابق ساختن اصول فرقیه گفتیم که لکشا و با کثر بود

و اگر عددی است و مخرج ادش پس اصول فرقیه شش است. دوامی از این

شش تا نصیب ابرین که لازم نباید و چهار را از این شش تا نصیب

دو نفر که کسر میآید. پس باز تا سه بی عدد و چهار را امتیاز میکنیم

خود توافق است

در قسم گوئیم. یا بین عدد و نصیب همه متوافق است. و یا هم مقیاس. و یا مختلف. و در

هر یک از این سه قسم با کسر مستوع و کسب طایفه است و یا در بعضی پس شش صورت

پیدا می شود اول مستوع بکسر مع التوافق با جمیع قسم مستوع بکسر مع التباين با جمیع قسم

مستوع بکسر مع التفریق چهارم بعضی بکسر مع التوافق با جمیع پنج بعضی بکسر مع التباين

با جمیع ششم بعضی بکسر مع التفریق. و هر یک از این شش تا نیز با متقابل یا متداخلی

یا متوافق و یا متباين است و از ضرب شش در چهار حاصل می شود بیست و چهار و

ما فقط بذکر دو از دو قسم مستوع التفاضل و بقیه را بعهده قارئین محرم بر کلام می نویسم

مستوعب الكسر مع التوافق با جمیع متماثلاً - متداخلاً متوافقاً متبايناً -

مستوعب الكسر مع التباين با جمیع متماثلاً متداخلاً متوافقاً متبايناً -

مستوعب الكسر مع التفریق متماثلاً متداخلاً متوافقاً متبايناً -

۱- مستوعب الكسر مع التوافق با جمیع متماثلاً - تا عدد شش است که التفاضل و یکی از آنها در ضرب در

اصول فرضیه بود مثل شش زن و بیست کلامه ام و ده کلامه اچه. اول برای بدست آوردن

اصول مستوعب فرضیه بر آن را پیدا می کنیم می بینیم دو طایفه از آنها فرض برند: زنهای ربع که

مخرج آن چهار و کلامه ارمی ثلث $\frac{1}{3}$ که مخرج آن سه. چهار رده مقیاس. ضرب

می شود یکدیگر حاصل دو از ده است پس اصول مستوعب دو از ده خواهند بود.

ربع آن که چهارست مال زنها بقیه مال کلالات اچه واتی و بر بر سه فرقه کسر لازم آید زیرا

هم زنهاست و عددشان شش و هم کلالات اسی چهار و عددشان اسیست و سهم کلالات

اچه پنج و عددانها ده است و بین سهام و اعداد در هر سه جا متوافق است و جزوه

و فن هر سه دو است پس جزو و فن اهما مثل است و اکتفا به یکی از آنها میشود و

حزب میشود باصل فرضیه که دوازده است میشود است و چهار $24 = 4 \times 12$ -

این عدد تقسیم عمود بر ورته بنیز کر ربع آن که شش است برای زنها و هر کدام

یکی میرسد و نکت آن که اسیست مال کلالات اسی و هر کدام اینها نیز یکی

میرسد و بواقی که ده است برای کلالات اچه خواهد بود که آنها هم هر کدام

هر کدام یکی میرسد -

۲- مستوعب اکر مع التوافق باجمع متداخلا - قاعده اسی است اکتفا با کثر شود

مثل شش زن و ده کلاله اچه و شانزده کلاله اسی اصل مسئله مثل سابق دوازده است و

بر صاحبان سهام نیز کرسی آید و عدد و نصیب در کلالات اسی متوافق بر این که

چهار مخرج آن است و زنها با کلالات بین عدد و نصیبشان نیز متوافق نصیب

که دو مخرج است پس بین دو و چهار که جزو و فن است متقابل میباشد

اکتفا با کثر شود که چهار است و ضرب می شود در اصل فرضیه که دوازده است

و کمال اصل هر دو است است ($48 = 4 \times 12$)

این عدد تقسیم شود بر دهنه بدون کمر: کلاسات اتمی هر کدام یکی میرسد و کلاسات پنج
وزنها هر کدام دو تا میرسد -

۳۰ - سترعب لکرمع لتوائق بالجمع متوائقا. قاعده آن است که وفق احد

المتوائقی در عدد دیگر و مجموع در اصل فرقیه. مثل شش زن و پیت و چهار

کلاله اتمی و پیت کلاله اچ. اصل فرقیه همان دوازده. پین عدد و نصیب متوائق

زیرا سهام زنهاره است با عددشان که شش است متوائق ثلث. و سهام کلاسات اتمی

ثلث و آن چهار است با عددشان که پیت و چهار است توائق بخش دارد و سهام

کلاسات اچ بقیه ترک و آن پنج است با عددشان که پیت است متوائق بر جمع است

پس هر سه عدد با سهام شان متوائق. و در میشد بجزه وفق شان که در اولی دو و در ثانی شش

و در ثالث چهار. چون هر یک با فوش نیز متوائق نصف است لذا فوج وفق دو عدد

بزرگتر را بیکدیگر ضرب که دو در شش یا سه در چهار پس دوازده میشد. و ضرب در

اصل فرقیه که دوازده است میشود یک عدد و چهار
 $12 \times 12 = 144$

و این عدد تقسیم شود بر دهنه بدون کمر. هر زن شش و هر کلاله اتمی دو تا و هر کلاله اچ سه تا

۳۱ - سترعب لکرمع لتوائق بالجمع متوائقا. قاعده این مابین جبر است که ضرب

میشد بعضی از آنها در بعضی دیگر بعد مجموع در اصل فرقیه. مثل شش زن و دوازده

کلاله اتمی و پیت پنج کلاله اچ. اصل فرقیه همان دوازده. برهما جان و اقص تا اگر

که لازم آید نظر میکنیم در تمام و عددشان مثل سابق می بینیم در هر سه متواتر است رد بخیزد

و فن میزند و خود و فن هم با هم دیگر نسبت داده میشوند که در اولی دسته در دو می

و پنج در دو می پس دو ضرب در سه و ضرب در پنج و ضرب در دو از هر چه اصل اولی است

میشود برسد و هست $2 \times 3 = 6 \times 5 = 30 \times 12 = 360$

این عدد (۳۶۰) قسم میشود در سه بتیر که هر زنی با نوزده و هر کلاله آسمی ده و هر کلاله ارضی

شش

قاعده در این چهار قسم مذکور اول نسبت داده میشود اعداد تفاوت با هم نشان چون

تمام متواتر بود همیشه هر فرقی بخیزد و فن خود بعد از خود و فن هم مقایسه میشود

که آیا متماثل است یا متداخل یا متواتر و یا متباین که بقاعده هر یک عمل شود چنانکه مثلاً ذکر شد اول

در چهار قسم بعدی و بواقی فقط نسبت داده میشود عدد هر فرقی بری یکدیگر که آیا متماثل و یا

متداخل و یا متواتر و یا متباین است که بقاعده هر یک عمل کنیم

۵- مستوی اگر مربع اینها با یکدیگر متماثل باشد. قاعده از این این قسم نیست که گفتند بود با هم

و ضرب میشود در اصل فرضیه مثل سه کلاله آسمی و سه کلاله ارضی. اصل فرضیه سه است بجهت آنکه

فرض کلاله آسمی ثلث است پس در صورت اینها عدد آن پنج است. و بر هر دو فرقی

که لازم آید نظر میکنیم در اعداد هر فرقی می بینیم هر دو سه است پس گفتند یکی میشود و

ضرب شود با اصل فرضیه که سه است. میشود نه $3 \times 3 = 9$

و نه قسم می شود بر در نه بدین کر از برای کلاله امی نشت و هر کدام یک سهم است و بقیه از برای کلاله ای که هر کدام دهم میزند -

۹- مستوجب الکر مع تبائن بالجمع متداخلا . قاعده این قسم افستکه اکتفا کرد با کثره و فر بود در اصل فرغیه . مثل کلاله امی و نه کلاله ای . اصل فرغیه مثل ستن سه است . و کر لازم آید بر هر دو فرقه و نظر باعدادشان می کنیم متداخل . اکتفا با کثره که نه است نهائیم و فر

در اصل فرغیه که سه است نهائیم . هفت نیت می شود $9 \times 3 = 27$

و عدد هفت و نه قسمت می شود بر در نه بدین کر نشت که نه است بهره کلاله امی و

هر کدام سه میزند . و باقی که هفت است برای کلاله ای که هر کدام دهم خواهند برد -

۷- مستوجب الکر مع تبائن بالجمع متواضعا . قاعده این قسم با این نحوه است که ضرب شود وفق اصدها در دیگری و حاصل در اصل فرغیه . مثل چهار زن با شش اولاد . اصل فرغیه هفت است . بخت

انکه فرغیه بر در این سه فقط زن است که شش میزد و منجیح آن هفت است پس اصل فرغیه هفت است . بر هر دو فریق کر لازم آید . زیرا یکی از هفت قسمت برای زنها . و هفت قسمت برای شش نوزاد اولاد . و این اعداد در نصیب شان هم تراش نیت لذا اعداد

یام پنجمیده می شود . چهار با شش متواضعا نصف ^{دو} پس در شش یا سه در چهار که وفق اصدها است

در یکدیگر ضرب می شود . و حاصل دوازده ضرب می شود باصل فرغیه که هفت است . می شود

نمودش $2 \times 9 = 12 \times 8 = 96$

و عدد فردش قسم می شود بر درشت بدین کسر. ثمن آن که است یک آن است برای زنها و هر کدام
سه میرسد. بقیه از برای اولاد و هر کدام چهارده گم میزند.

۸- مستوع الکریم تبائن بالمجیع نباشا. قاعده این قسم آنست که ضرب شود اصدما
در یکدیگر و حاصل در اصد فرضیه. شش در دو پنج کلاله امی و نشت کلاله ای. اصد فرضیه
دوازده است. زیرا دو فرض بر در این سه داریم که زنها و کلالات امی باشند. زنها

نصف و بهوشان ربع است که مجموع آن چهار و کلالات نصف آنها نشت که مجموع آن
سه است. و سه با چهار که پنج مجموع همه آنها است تبائن ضرب می شود یکدیگر و حاصل

دوازده است. چون بین اعداد نصفشان ترافق نیست و تبائن است یکی از آنها

از آنها بدیگری ضرب و حاصل آن بسوی و حاصل آنها با اصد فرضیه گوئیم در ضرب در پنج ضرب در نشت

ضرب در دوازده می شود صد و چهار
 $285 = 10 \times 27 = 270 \times 11 = 2970$

مدر در شصت و صد و نهم بر در نشت نیز که زیرا ربع آن که در نشت و ده است به زنها و هر کدام
یکصد و پنج و نشت آن که در نشت و نشت است فرض کلالات امی و هر کدام پنجاه و شش می رسد
دقیقه که سه صد و پنجاه است برای کلالات ای و هر یک پنجاه و سه می رسد.

۹- مستوع الکریم تغیرین متماثلاً (یعنی بعضی از اعداد لغوات با نصفشان مترافق و بعضی

تبائن است) قاعده این قسم آنست که زد شود چیزی و وفق آنیکه مترافق است بدان

جزء وفق سنجیده میشود با آنیکه تبائن است که اثنای چهار حاصل خارج نیست.

مستوجب اگر مع تعریف متاخره اکتفاء باحد حاصل شود و ضرب در اصل فرضیه مثل دور و جوش

اندره ای. اصل فرضیه چهار برای آنکه فرض بر نقطه زنهایند که ربع میزند و مخرج آن چهار است.

و بر هر دو فرقه لازم آید. لکن میگویم در نصیب و عددشان. ما پنجم نصیب زنهای با

عددشان مقیاس است (زیرا که قیمت از چهار وقت برده آنهاست و مخرج آن یک است. و یک با دو

که عدد مقیاس است) و نصیب کلالات با عددشان متوافق (متوافق یعنی اعم) زیرا قیمت آنها

سه چهارم است $\frac{3}{4}$ با عددشان که شش است متداخل. و رد میشود این بجزه وقت که دو است

و متایه میشود با عدد مقیاس آنها دو است پس متاخره است اکتفاء باحد حاصل شود. و ضرب

در اصل فرضیه که چهار است میشود -

$2 \times 4 = 8$

در وقت تقسیم می شود برور زین بدن کر: ربع آن که دو است برای زنهای هر کدام یکم میزند. و بقیه که شش است

برای کلالات شش که آنها هم هر کدام یکم میزند -

۱۰- مستوجب اگر مع تعریف متداخلا. قاعده این قسم نیست که اکتفاء با کثر شود بعد ضرب در

اصل فرضیه. مثل چهار زن و شش کلالات ای. فرضیه مثل سابق چهار است و بر فرض تعین نیز کر

لازم آید. و چون نسبت عدد زنهای با سههاشان مقیاس. و اندره با سههاشان متوافق. لذا

آنیکه متوافق است رد بجزه وقت میشود بعد متایه با عدد مقیاس. جزه وقت دو است با

عدد زنهای متداخل پس اکتفاء با کثر میشود که چهار است و ضرب در اصل فرضیه که چهار است نیز

میشود و حاصل شش نزده است -

$3 \times 4 = 12$

و شش زده تقسیم شود بر درشت بدون کمر ربع آن که چهار است برای زنها و هر کدام یکسوم و بقیه که دوازده است
برای کلالات اچه که هر کدام دو سهم میبرند .

۱۲- مستوجب لکن مستوفی مترافقا . قاعده آنکه ضرب شود در وقت احدی هم در دیگری و حاصل

در اصل فرضیه . مثل دوز و جوشش کلالات اچه و شش زده کلالاتی . اصل فرضیه دوازده . برای کچه

فرض زنها ربع و فرض کلالات آن ثلث و ثناب پنن محضین تباشن . ضرب میشود بیکدیگر

پس اصل فرضیه چهارده . و بر تمام فرق که لازم آید زیرا سه تایی از دوازده تا که ربع است برآ

زننا . و چهار تایی از آنها که ثلث است برای کلالات آن و بقیه که پنج است برای کلالات

شش زده اچه . لذل نظر در عدد و نصیب آنها میکنم . من پلستیم در زنها مقبالتن و در کلالات

کلالات اچه نیز مقبالتن و ل در کلالات این متوافق است بر ربع که پنج آن چهار است . پس در کلالات

رد بجزه و فن میشود . و جزه و فن سنجیده میشود با عدد کلالات اچه . و بین اینها در اینجا

متوافق نصف است . لذل ضرب میشود نصف احدی با پنج دیگری . حاصل دوازده است

و ضرب در اصل فرضیه که دهنم دوازده است میکنم . میشود یکصد و چهل و چهار . $2 \times 9 = 18 \times 12 = 144$

یکصد و چهل و چهار تقسیم شود بر درشت بدون کمر ربع آن که سی و شش است برای زنها که هر کدام

بیمده است قسمت آنها و ثلث آن که چهل و شش است برای کلالات آن که نصیب بیکدیگر

سه است و بقیه که هفت است برای کلالات شش زده اچه و هر کدام ده سهم میبرند .

لا یخفی که بعد از زوجات در امثال اینچو جبا محتاج نیستیم نظر کنیم زیرا وجهی از برای طح است

۱۲- مستوجب الکر مع القوتین متبائناً. قاعده در این قسم با این است که ضرب شود بعضی در بعضی و

حاصل در اصل فرضیه. مثل چهار زن و دوازده کلاله امی و نهمت کلاله ای. فرضیه از دوازده است مثل

سابق و بر تمام سه فرقه نیز کر لازم آید. متغایه بین اعداد و نصیب متبائس می بینیم در زینها و کلالا

ای متبائس و در کلالا امی متبائن است. لذا در کلالا امی رد بجز وقت میزند و آن است.

و متغایه می کنیم این جزو وقت را با اعداد ای دیگر می بینیم سه با چهار و نهمت متبائس. پس ضرب

میکنیم بیکدیگر و حاصل ضرب در اصل فرضیه $۱۰۱۸ \times ۱۳۷ = ۱۳۷ \times ۳۷۲$

و کله را در نهمت قسمت می شود بر در نه بدون کسر ربع آن که در نهمت و پنجاه و دو باشد برای چهار زن

و هر کدام نهمت و سه میرسد. و نهمت آن که صد و سی و شش است برای کلالا امی که هر کدام

هر کدام نهمت و نهمت میرسد و برای آن که چهار و نهمت است برای کلالا ای و هر یک از آنها نهمت

سهم خواهند بود -

و در هر صورت دوم که فرضیه کمتر از سهام باشد و عمل نامیده می شود. در بعضی صورتی است

زوجه یا زویه در طبقه اول و دوم واقع می شوند. و وجه آنکه عمل نامند چند جز است یا آنکه عمل بین

میل است. و فرضیه هم چون میل یکدیگر و علم می شود بسبب نقصان سهام. یا بعضی کثیر است بجهت

زیادته فرائض. و یا بعضی غلبه است بجهت غلبه بعضی اهل سهام از بعضی. یا بعضی رافع و بلند است

که گویند حالت اتمام و قطعها از آنست بجهت از تنازع فرائض برایش.

بعقیده امامیه نقص بر نهمت و نجات است در طبقه اول و اخوات ابرئینی یا ای است در طبقه دوم

مثال در طبقه اول: ابرین با زوج و بنت واحد - نقص بر بنت وارد میشود -

مثال در طبقه ثانی: دو کلاله ام و دو خواهر ابرینی با زوج - نقص بر اخوات ابرینی وارد نمیشود -

لیقمت از آیه ۹۲۷ نیز صریح است در این مطلب -

و لایق بقید عامه نقص بر تمام ورنه است بالتسویه -

اگر قسم شد فلیضه بدون کربحی نیست. و اگر کربحی آمد ضرب میشود عدد سن آنکه عدیه در اصل فرضیه

اگر توافق نباشد مگر عدیه یکفرقه باشند و هرگاه توافق در تعدد بود توأم است بر عمل بود -

و در صورتی که سوم در فلیضه بیشتر باشد از سهام و تقصیب گیرند -

بقیعه است و اگر بر سهام مال صاحبان فرض است غیر آنها و زوج و زوجه از هر دو خود زیاده

را نبرند صریح آیه ۹۱۴ -

و عامه بر آنند که زیادای بر تمام ورنه قسمت بشود بالتسویه -

قاعدہ در مورد میراث خنثی و شبه خنثی است: خنثی آنست که هم فرج مرد دارد و هم فرج

زن -

از اینجا میگذرد تا مفسر دنیا انسان را بد فرج و در صنف فخر دانسته اند و چندین جای

قرآن هم حال بر این مطلب است: خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ. و در جای دیگر میفرماید

وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا تَائِبُونَ. پس این شخص طیبست تا آنکه نیست

دقیقاً یکی از این دو صفت خواهد بود. و یکی از این دو فرج اصلی و دیگری فرض خواهد بود.

مثل بعضی از اعضاء زائده.

اگر استسلام اصلی از فرضی ممکن باشد حرم نیست که تپسرخش واضح کنند. و اگر ممکن

مکن نشد خنثی شکله نامند. و طریق استلام ببول ادرت اولاً باینکه اگر از فرج مرد پرده آید

مرد و اگر از فرج زن خارج شود زن خواهد بود. اگر از مرد و فرج بول آید اعتبار در سبق است

باینکه از هر کدام که اول پرده آید باطلی است. و اگر بیک مرتبه از مرد و فرج پرده آید

اعتبار بمنقطع الاخر است. و اگر در فرج و قطع مسوی گردند بعضی فرموده اند بترتیب

مستین میزند. و بعضی بگردن اصلاح حواله داده اند که اگر دو طرف پهلوی دنده باز یار

و کم است ان مرد محسوب است و اگر مسوی است ان زن خواهد بود.

و اگر هیچ یک از اینها معلوم نشد خنثی شکله باشد و طریق ادرت او بدین جهت باینکه

نصف میراث مرد و نصف میراث زن میبرد باینکه هر که قسم میزند دو مرتبه تارة

تارة ذکر او اخری انقی. و نظر میزند بترقیقیت و نسبت بین دو فریضه را بچهار حالت عدد متساویه

میکنیم اگر بتائین است حرب میزند یکی از آنها بدیگری و اگر متماثل است اکتفا و یکی میزند و اگر

متفاوت است وفق احد همدار دیگر میزند. و اگر متداخل است اکتفا بانتر میزند

بعد حرب شود در دو. بعد دو فرض ذکر است و از ثبوت میزند و هر وارثه از مجموع نصف

دو فرض داده میزند. مثلاً اگر با خنثی یکدیگر باشد بر تقدیر ذکر است خنثی فریضه دو است

و بر تقدیر از ثبوت سه خواهد بود. و بین دو دسه بتائین است. حرب میزند بیکدیگر و

حرب در دو میزند و دوازده. از برای خنثی بر تقدیر ذکر است شش و بر تقدیر از ثبوت

چهار. پس نصف مجموع دو عدد که پنج است قسمت خنثی است -



اما اگر نخف نخش بر دین هیچ فرج ندست نه فرج زن و نه مرد اتفاق علماء است که

بقوم است پس بدینرا از کفافی که فرمود اعتبار قبول است اگر تجاوز میکند در وقت

خروج از محل خود بملا این نخف مرد است و اگر تجاوز میکند و بزیر ریخته میگرد زن

خواهد بود -

اما کسیکه در بدن دارد بیک حقو (مهر ستم از اراده حقو گویند) یا در سردار بیک

بدن اعتبار به بیدار کردن از خواب است که معلوم میشود اگر یکی از آنها بیدارند

ان دونفر محسوب میگرد و اگر مرد و بیک دفته بیدارند کتخف خواهد بود چنانکه

پائین مرد باشد یا زن یا خشن و افسه و اگر خشن شکل بود مثل سبب عمل میشود



چه آنکه یکفر محسوب شود یا در نذر -

قاعد که سوم - در احوال و ثانی است -

و تصور آن در صورتیست که جمع شود چهار جد پدری و چهار جد مادری و سه قول در مسئله است

و در جد و جد پدر پدر متفق علیه است که لکن ضعف الاثنی میزند و اختلاف در

احداد دیگر است. بعضی اعتبار کرده اند نسبت بجدیت را و بعضی اعتبار در دو

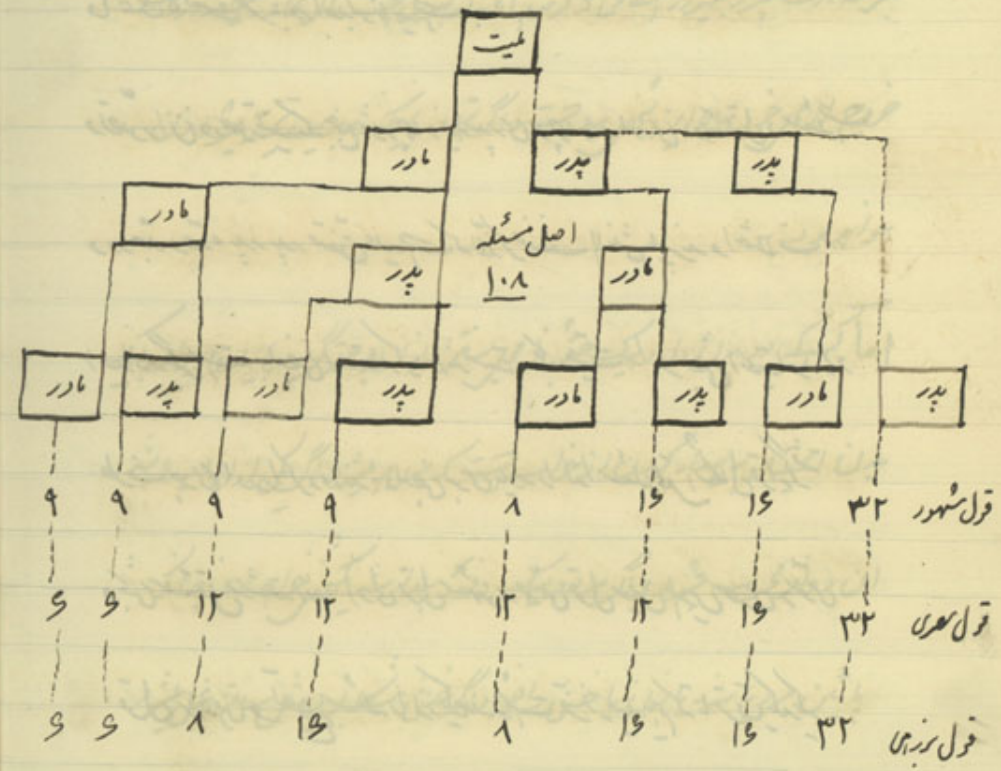
طرف بری مادر را کرده اند. و بعضی بری پدر را لذا مسئله محال قرار گرفته

و بجای مستقل نوشته اند. ادلی قول مشهور همین قول معین این صریح است

قول بر زنی و تصحیح مسئله را از یکصد و نوبت قرار میدهم که تا فرق یکدیگر



یکدیگر بطور خوبی ظاهر شود. اگر چه دو قول آخری تصحیح آن از بنیاد چهار حبس



قاعده چهارم در دراث زوجین است

بدانکه زوجین از یکدیگر ارث میزنند و با جمع طبقات سببی رتبی جمع میزنند و محجب

و حروف از برای آنها نیست بجهت اجماع در روایات عدیده معتبره قریب بصحیح کفر نمید

این همه ادخل الزوج در زوج علی جمیع المراثیه فلم یقتضها من الرابع و اثنین و محرم

آیه بر علیه خا ن ک ان لکم و لده فلهن الثمن . و ان ک ان لهن و لده لکم الرابع -

ارث برین زوجین از سه حال خارج نیست یا با ولد است یا عدم ولد یا امام و در دو قسم

اول خلاف نیست ولی با امام خلاف زیاد است که در زوج دو قول و در زوج چهار قول است

اما دو قول در زوج اول آنکه تمام ترک حق زوج است نصف بالنفس و بقیه با مرد محرم آنکه

لفظ فقط مال زوجه است و نصف دیگر مال امام و مائل بان دلیلی است

اما چه قول در زوجه اول آنکه تمام مال برای زوجه است رابع بالفرض و بوقتی با برود

در مال آنکه فقط همان رابع است و بوقتی رد میشود با امام مطلقا چه در حال غیبت امام و چه

در حال حضور و چه زوجه از اقرباء و خویشان زوجه باشد یا نباشد سوم آنکه

تفصیل بین حضور امام و غیبت او است که اگر حاضر باشد بقیه از فرض زوجه که

رابع است با او میرسد و اگر غایب است بزوجه خواهد رسید چهارم آنکه فرق

بین زوجه قریب و بعید است که اگر شریک او از اقرباء و خویشان نش باشد

بقیه از فرضش نیز مال او است و اگر از اقرباء غیبت بقیه را امام خواهد برد

و هر یک از فرقه‌های تراش زوجهین از یکدیگر بمانند که: زوجه از جمیع ما ترک

زوجه ارث میبرد ولی زوجه از تمام محروم است مطابق آیه ۹۴

لبعضی حرمان را در عقار گفته اند (العقار کسلا و هنی کل ملای ثابت

و اصل عینا و قیمتا بخلاف اطلاق رسید مرتضی که اولی اولی را

گوید و ثانی ثانی را

دلبعضی حرمان را تخصیص بزمین داده اند. خلاصه مطلب اینکه زوجه از

سه چیز ارث نمیبرد اول عقار دوم آلات سوم ابنیه و در ادلی عینا و قیمتا در

دو تای آن عینا و قیمتا چه آنکه صاحب ولد باشد از زوجه یا نباشد

بعضی تخصیص نبات ولد داده اند.

از خود نویسنده: در اینکه زن دو جور برای ادک همان یکی عیناً و قیمتاً و دیگری عیناً به قیمتاً شک و خلاقی نیست ولی در صدق اختلاف کرده اند.

عقد و طلاق اینها نیز بدین تنصیر است: یا در حال صحت است و یا در

حال مرض، و دخول حاصل شده و یا نشده عقد همیشه است یا منقطنی و طلاق هم

دو قسم است یا بائن و طلاق جدول تا قبل عقد ۱۲ قسم و طلاق چهار قسم خواهد بود

بود که در وقت با مهریه و در بعضی مهریه فقط و در بعضی مختلف فیه است و در

بعضی عدم توارث و مهریه -

طلاق	صحت	منقطع	منقطع	منقطع
	مرض	صحت	مرض	صحت
رجوع	صحت	صحت	صحت	صحت
	مرض	مرض	مرض	مرض

عدم توارث
عدم توارث
عدم توارث
عدم توارث

توارث حاصل است
مختلف فیه در نصف یا تمام
توارث حاصل است
عدم توارث

مهریه و توارث لازم است
نقط مهریه را میبرد و بعضی نصف گفته اند
مهر و توارث حاصل است

توارث حاصل است تا یکسره از تعدد شرط آنکه زن دیگر را بگیرد و در مرض خبر نشود الا ادرت غیر
در این مدت ادرت حاضر و الا غایب (ماده ۹۴۳)
توارث حاصل است در مکه بعضی گفته اند که زن شرط است پرودم و نپرد

توارث حاصل است تا یکسره از تعدد شرط آنکه زن دیگر را بگیرد و در مرض خبر نشود الا ادرت غیر

لرقتب شد بر سه مقصد و خاتم

صفحه
سطر

مقصد اول - در مقدمات است - و در ادخند قاعده است

قاعده اول در فرض و صاحبان آنها است

قاعده دوم در حاب و خارج فرد است

مقصد دوم در مواضع اثر است و در ادخند قاعده است

قاعده اول - در کفر است

قاعده دوم در کفر است

قاعده سوم در لمان است

قاعده چهارم در نبدگ است

(۹)

(۹) ۱۶

(۱) ۲۶

(۵) ۲۶

۵ ۲۹

۶ ۳۱

۸ ۳۴

صفحه
سطر

قاعده پنجم در بر اقی مواضع است

مقصد سوم در موجبات اثر است و در این نیز چند قاعده است

قاعده اول در میراث پدر و مادر و اولاد (طبقه اول)

قاعده دوم در میراث اجداد و احوال (طبقه دوم)

قاعده سوم در میراث اعمام و احوال است (طبقه سوم)

قاعده چهارم در میراث بسبب است

خاتم و در ادخند قاعده است

قاعده اول در عمل و تعصب است

(۵۰) ۶

(۵۳) (۱)

۱ ۵۱

۲ ۶۵

۷ ۷۰

۱ ۷۱

صفحه
طر

۹۵ ۲

۹۹ ۲

۱۰۱ ۱

۱۰۲ ۲

۱۰۳ ۵

۱۰۴ ۵

۱۰۵ ۶

۱۰۶ ۸

۱۰۷ ۸

تاریخ تدوین و تصحیح

قاعدہ دوم در سرشت خشریت

قاعدہ سوم در اجراء ثانیہ است

قاعدہ چهارم در توارث زوجه است

فصل دوم در توارث

قاعدہ اول در توارث

قاعدہ دوم در توارث

قاعدہ سوم در توارث

قاعدہ چهارم در توارث

ب ک و د ه ز ح ط
حیر الکلام ما قل و دل

تذکره غت من تسوید هذه المکونات فی اول

لیلة قال لا تعالی فی مدعها: اِحِل لکم لیلۃ

اصیام الرث: من سفستون و تمام

بعد الف من هجرة النبی ص القرین ۳۰ ۳۱ ۳۲



(۱۱۱)

(۱۱۰)



ماده دوم در صورت خرابی یا تلف شدن
کتابخانه یا اسناد آن

ماده سوم در اجراء این قانون

تا در حدی که در این قانون
مقرر شده است

این قانون از تاریخ
۱۳۰۲/۰۱/۰۱

مصادق شد

مجلس شورای ملی

(113)

(114)

(115)

(116)

(114)

(115)

(100)

(111)

(191)

(189)

(195)